بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 26/12/93

جلسه 1136

بحث راجع به این بود که اگر شک کردیم در اطلاق جزءیت ویا شرطیت نسبت به حال عجز، مرحوم آخوند فرمود مقتضای برائت عقلیه وشرعیه برائت از اصل تکلیف به این عمل است، که این مطلب درستی است چه عجز ما عجز عقلی باشد وچه عجز ما عجز عرفی باشد، چون فرض این است که ما اطلاقی در دلیل امر به مرکب و یا در دلیل جزءیت نداریم، رجوع کردیم به اصل عملی، فرض هم این است که عجز مستوعب تمام وقت است، عجز مستوعب تمام وقت وقتی شد احتمال هم می دهیم که این شرط یا جزء حتی در این حال هم شرطیت وجزءیت داشته باشد، مثل اینکه ما عاجز شدیم از طهارت از حدث، حالا یا عقلا عاجز شدیم یا عرفا عاجز شدیم، احتمال بدهیم که طهارت از حدث شرط است در نماز حتی در این حال، طبیعی است که این مساوق با شک در اصل وجوب نماز است، چون شاید نماز مشروط است حتی در این حال عجز به طهارت از حدث، چون عاجزیم امر فعلی نشدیم به نماز با طهارت، و چون شاید شرط مطلق باشد پس احتمال اینکه شرط طهارت از حدث مطلق هست این مستلزم این است که شاید ما اصلا تکلیف به نماز بدون طهارت هم نداشته باشیم، پس در اصل تکلیف به طهارت شک می کنیم برائت از اصل تکلیف جاری است، واین ربطی به اقل واکثر ندارد، شبهه بدویه محضه است، شک در اصل تکلیف است و برائت از آن جاری است.

منتهی یک اشکال فنی به صاحب کفایه وارد می شود، وآن این است که جناب صاحب کفایه شما در این بحث فرض کردید عجز مستمر است تا آخر وقت، چون اگر عجز غیر مستمر بود اصل تکلیف محرز بود، مثل اینکه ما اول وقت عاجز از استقرار هستیم در نماز، مثلا در قطار هستیم در اول وقت، شک کردیم استقرار شرط هست حتی در این حال یا شرط نیست، و فرض این است که این عذر عذر مستمر تا آخر وقت نیست، اصل تکلیف به نماز معلوم است، اگر نبود برائت شرعیه از شرطیت استقرار در این حال به نظر صاحب کفایه عقل مستقل بود به وجوب احتیاط، چون اقل و اکثر می شد و به نظر صاحب کفایه عقل مستقل بود به وجوب احتیاط، ولی شرع می گوید برائت جاری کن از لزوم استقرار در این عذر غیر مستوعب، پس نظر صاحب کفایه باید به عذر مستوعب تمام وقت باشد که برائت جاری کرده از اصل تکلیف به نماز.

اقول: می گوئیم جناب صاحب کفایه! شما در بحث گذشته در بحث نسیان جزء یا شرط که می گفتید عقل مستقل است اگر نبود برائت شرعیه از جزءیت یا شرطیت فی حال النسیان لاستقلّ العقل بوجوب الاحتیاط و اعادة العمل بعد از اینکه عمل را بدون جزء منسی آوردیم، شما آنجا فرض کردید نسیان غیر مستوعب را، چون اگر آنجا هم فرض می کردید نسیان مستوعب که بعد از خروج وقت ملتفت می شد شک می کرد در اصل وجوب قضاء، برائت از اصل وجوب قضاء جاری می شد، در آن بحث فرض را بردید روی نسیان غیر مستوعب، اقل واکثرش کردید در داخل وقت، گفتید نمی دانیم در نسیان غیر مستوعب جزء امر شدیم به اکثر داخل وقت یا نه امر ما به اتیان اکثر تعیینا نیست و شاید در حال نسیان این جزء جزءیت نداشته باشد، آنجا اینطور فرض کردید نسیان را غیر مستوعب گرفتید، ولذا گفتید یستقل العقل بوجوب الاحتیاط بلزوم اعادة العمل لولا البرائة الشرعیة و حدیث لاتعاد، ولی در این بحث عجز را مستوعب فرض می کنید بدون اینکه اصلا نامی ببرید که آقا ما در آنجا فرض ما نسیان غیر مستوعب بود والا اگر نسیان مستوعب تمام وقت بود و نماز بدون سوره خواندیم و بعد از خروج وقت متذکر شدم برائت از وجوب قضاء جاری می شد.

پس فرض ما در آنجا نسیان غیر مستوعب است، ولی فرض ما در عجز عجز مستوعب است، اگر می خواستید این دو فرض را جدا کنید باید تصریح می کردید نه اینکه به طور مطلق بیان کنید و آنجا نسیان غیر مستوعب منظور باشد و اینجا عجز مستوعب.

در مورد عذر مستوعب اگر واجب واجبی باشد که قضاء دارد یک علم اجمالی تشکیل می شود، مثل فاقد الطهورین که نمی داند بر او واجب است نماز اداءا یا واجب است بر او نماز قضاءا که اگر شارع تکلیف نکرده باشد این فاقد الطهورین را به اداء نماز بدون طهارت قطعا تکلیف کرده است او را به قضاء آن، چون از نائم که بدتر نیست، در نائم گفتند من نام عن الفریضة فلیقضها، گفته شده این علم اجمالی منجز است، این علم اجمالی مخالفت قطعیه اش در واقعه واحده ممکن نیست، برای اینکه اگر مکلف ترک کند نماز در داخل وقت را علم تفصیلی پیدا می کند به وجوب قضاء، پس طرف دوم علم اجمالی وجوب القضاء هست فی ظرف الاداء، نه وجوب القضاء فی ظرف ترک الاداء، وجوب قضاء در ظرف ترک اداء که معلوم بالتفصیل است، آنی که طرف علم اجمالی است این است که یا بر من اداء این نماز در داخل وقت واجب است ویا علی تقدیر الاداء قضاء آن واجب است، و الا علی تقدیر ترک الاداء که علم تفصیلی داریم به وجوب قضاء و او خارج است از طرف علم اجمالی، طرف علم اجمالی اطلاق وجوب قضاء هست، قضاء یقینا که اکثر است، فاقد الطهورین اگر قضاء بر او واجب باشد، فرض عجز مستوعب است، شما اگر نماز در داخل وقت نخوانید، در حالیکه فاقد الطهورین هستید بعد از خروج وقت علم تفصیلی به وجوب قضاء دارید، چه اداء واجب باشد چه واجب نباشد، به هر حال شما نخواندید، اگر اداء واجب هم بود شما نخواندید قضاء بر شما واجب شد علم تفصیلی دارید به وجوب قضاء در ظرف ترک اداء در داخل وقت.

پس آنچه طرف علم اجمالی است وجوب قضاء است در فرضی که اداء را در داخل وقت بخوانید، پس علم اجمالی دارید یا اداء این نماز واجب است بر شمای فاقد الطهورین ویا اطلاق دارد وجوب قضاء نسبت به فرض اتیان به این نماز در داخل وقت بدون طهارت، این علم اجمالی امکان مخالفت قطعیه اش وجود ندارد در واقعه واحده، شما اگر نماز را در وقت ترک کنید طرف دیگر علم اجمالی فرض نمی شود، طرف دیگر علم اجمالی وجوب القضاء است فی ظرف اتیان اداء، والا وجوب القضاء فی ظرف ترک الاداء معلوم تفصیلی است وخارج از علم اجمالی است.

در بحوث در مانحن فیه فرموده اند ما این علم اجمالی را منجز می دانیم، چون امکان مخالفت قطعیه به نظر ما شرط تنجیز علم اجمالی نیست، ما فرمایش مرحوم نائینی را قبول نداریم که اگر امکان مخالفت قطعیه نباشد علم اجمالی منجز نیست، ما می گوئیم علم اجمالی منجز است مثل علم اجمالی بحرمة احد الضدین، علم اجمالی داریم یا وقوف در مسجد حرام است یا وقوف در مدرسه، که مخالفت قطعیه ممکن نیست ولی این علم اجمالی منجز است.

اقول: خود ایشان در بحوث فقه در همان اوائل در بحث میاه در بحث فاقد الماء والتراب فرموده است این علم اجمالی منجز نیست، به نظر ما هم می آید که این علم اجمالی منجز نباشد به دو بیان:

بیان اول این است که: لاصلاة الا بطهور این علم اجمالی را منحل می کند، لاصلاة الا بطهور می گوید ما امر نداریم به نماز بدون طهارت، پس احتمال اینکه نماز بدون طهارت بر شما واجب باشد در این فرضی که فاقد الطهورین هستید این احتمال منتفی است، چون خلاف اطلاق لاصلاة الا بطهور هست، ولی این در صورتی است که چنین اطلاقی داشته باشیم، مرحوم آقای صدر فرض نکرده عدم اطلاق را، اصلا بحث را در فاقد الطهورین مطرح کرده که چنین اطلاقی داریم، بله اگر اطلاقی نداشتیم اشکال ما وارد نبود، در فاقد الطهورین اطلاق داریم لاصلاة الا بطهور، مفادش نفی نماز بلاطهور است، نفی می کند امر به اقل را، طبعا امر به اقل را وقتی نفی کرد در جائی که امکان امر به اکثر باشد اثبات می شود، در جائی که امر به نماز مسلم است لاصلاة الا بطهور می گوید امر به نماز بدون طهارت که ندارید، یعنی امر دارید به نماز با طهارت، در جائی که امکان تحصیل طهارت نیست لاصلاة الا بطهور می گوید امر به نماز بدون طهارت ندارید، خیالتان راحت، لاصلاة الا بطهور شرط وجوب است نفی می کند نماز بدون طهارت را، کما اینکه نفی می کند صحت آنرا، وقتی اثبات کردید ملازمه بین شیئن را و قطع دارید به عدم ملزوم قطع پیدا می کنید به عدم لازم، چون ملازمه است بین دو چیز اذا انتفی احدهما انتفی الآخر، مگر اصل عملی است که مثبتش حجت نباشد، اذا طلعت الشمس فالنهار موجود وقتی دلیل دارید که شمس طلوع نکرده پس نهار موجود نیست.

ثانیا: بیان دوم این است که: دلیل بر منجزیت علم اجمالی و تعارض اصول در اطراف ارتکاز عقلاء است، خود شما می گوئید قبح عقلی ندارد ترخیص در مخالفت قطعیه، ارتکاز عقلائی است بر تعارض اصول در اطراف، یک مورد ذاتا مثل علم اجمالی به حرمت احد الضدین هست که ما امکان ارتکاب هر دو طرف را نداریم، و الا اصل برائت می گوید شما مجازید این ضد را مرتکب بشوید و اصل برائت از دیگری می گوید مجازید آن ضد را مرتکب بشوید، ما عملا امکان جمع بین ایندو را نداریم، اینجا ارتکاز عقلائی بر مناقضه هست، ولی یک وقت اصل در خودش اخذ می کند یک قیدی را، مثل اینکه در اینجا اصل برائت از وجوب قضاء اخذ کرده قید اتیان به اداء را، که در فرض اتیان به اداء برائت از وجوب قضاء جاری است، از آن طرف هم برائت از وجوب اداء هم جاری است، اصلا چنین اصلی خلاف ارتکاز عقلاء نیست، فرق می کند با اینکه اصل مطلق است ولی شما عملا نمی توانید هر دو طرف را مرتکب بشوید، مثل برائت از حرمت وقوف مسجد ساعت نه، وبرائت از وقوف در مدرسه ساعت نه، علم اجمالی دارید یکی از این دو حرام است، اینجا دو تا ترخیص مطلق است، من امکان جمع ندارم، اما اگر ترخیص مشروط بود برائت از وجوب قضاء در فرض اتیان به اداء جاری است، از آن طرف برائت از وجوب اداء هم جاری است، چه محذوری دارد، پس در طرف دوم احتیاط در طرف اول را اخذ کردید، گفتید در فرض اداء شک داریم در وجوب قضاء.

و ان شئت قلت: اگر از ترخیص در یک طرف و مخالفت احتمالیه در یک طرف علم تفصیلی به طرف دیگر لازم بیاید ما چنین ارتکازی نداریم که بخواهد این علم اجمالی را بگوید منجز است و اصول در اطرافش تعارض می کنند، در حرمت احد الضدین که این طور نیست، ارتکاب احد الضدین که موجب علم تفصیلی به حرمت ضد آخر نمی شود.

بله در تعدد واقعه علم اجمالی تشکیل می شود، که شما اگر امروز اداء کردید در داخل وقت نماز خواندید بدون طهارت، وبعد از خروج وقت نماز بعدی را هم فاقد الطهورین هستید، علم اجمالی پیدا می کنید که یا قضاء نماز قبلی که نماز صبح باشد که بدون طهارت خواندید واجب است یا اداء نماز ظهر و عصر مع فقد الطهورین واجب است، واگر بخواهید بگوئید من اصلا نماز صبح را در داخل وقت نمی خوانم که علم تفصیلی به وجوب قضاء پیدا کنم، ولی چون تعدد واقعه است می گوئیم مخالفت قطعیه تدریجیه لازم می آید، طبق اصل برائت نماز صبح نخوانید و اداء نکنید نماز صبح را، درست است که علم تفصیلی به وجوب قضاء پیدا می کنید، ولی در نماز ظهر وعصر اگر بیائید رجاءا نماز ظهر وعصر را در وقت بخوانید و برائت از وجوب قضائش هم جاری کنید مخالفت قطعیه می شود.

اگر دو واقعه باشد هم نماز صبح و هم نماز ظهر وعصر، امروز از اذان صبح تا غروب آفتاب فاقد الطهورین هستید، اگر نماز صبح را بخوانید بعدش علم اجمالی پیدا می کنید یا آن نماز صحیح نبود پس قضائش واجب است و یا صحیح بود خوب نماز ظهر وعصر هم مثل او باید در داخل وقت خوانده بشود، علم اجمالی به وجوب قضاء آن نماز صبح که اداءا خواندید و‍ یا وجوب اداء نماز ظهر و عصر پیدا می کنید، و اگر هم نماز صبح را نخوانید طبق اصل برائت از وجوب اداء می شود ترخیص در مخالفت قطعیه تدریجیه، چون اصل برائت از وجوب اداء نماز گفت نماز صبح می توانی نخوانی و شما نخواندید، نماز ظهر وعصر را رجاءا در داخل وقت خواندید اصل برائت از وجوب قضائش جاری کردید، یکی از این دو اصل اشتباه است، مخالفت قطعیه تدریجیه می شود.

اگر فاقد الطهورین مکلف است به نماز داخل وقت شما چرا نماز صبح را داخل وقت نخواندید، و اگر مکلف است به قضاء شما چرا قضاء نمی کنید نماز ظهر وعصر را و اکتفاء می کنید به اداء آن، در تعدد واقعه علم اجمالی منجز هست، ولی در وحدت واقعه همانطور که در بحوث فقه آقای صدر ملتزم شده به نظر ما علم اجمالی منجز نیست.

اواسط جلسه 1136

فی قاعدة المیسور

بحث در این واقع می شود که آیا اگر ما عاجز بشویم از مرکب تام می شود با استصحاب بقاء وجوب یا روایات قاعده میسور اثبات کنیم وجوب مقدار مقدور را از اجزاء این مرکب یا نه؟

مرحوم نائینی فرموده است که ما استصحاب وجوب را جاری می کنیم و مشکلی نیست، قبل از طرو عجز بر ما واجب بود اتیان به این نه جزءِ از این ده جزء، حالا کار نداریم آن وقت وجوب ضمنی بود بالاخره وجوب داشت، نماز ده جزء دارد جزء دهمش را الآن ما عاجزیم، فرض کنید جزء دهمش استقرار است یا فاتحة الکتاب است، قبلا آن وقت که قادر بودیم آن نه جزء بر ما واجب بود، استصحاب می گوید این نه جزء قبلا که متیقن الوجوب بود استصحاب می کنیم بقاء وجوب آن را بعد از طروّ عجز نسبت به جزء دهم.

این استصحاب تقریب های متفاوتی دارد:

تقریب اول: یک تقریب همین است که استصحاب می کند وجوب اقل را یعنی وجوب نه جزء را،

اقول: اشکال این تقریب این است که اولا: آن نه جزء قبلا وجوبش ضمنی بود و او متیقن الارتفاع است، آنی که مشکوک است وجوب استقلالی این نه جزء است می شود مشکوک الحدوث، استصحاب جامع وجوب هم می شود استصحاب کلی قسم ثالث، کلی وجوب در ضمن وجوب ضمنی اقل یقینا مرتفع شد احتمال بقاء این کلی وجوب را در ضمن وجوب استقلالی این نه جزء می دهیم، استصحاب کلی قسم ثالث جاری نیست، هذا اولا.

ثانیا: این استصحاب اگر جاری هم باشد تا اثبات نکند وجوب استقلالی این نه جزء را فایده ندارد، برای اینکه می شود جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز، وجوبی که جامع است بین وجوب ضمنی که قابل امتثال نیست، امتثال وجوب ضمنی به این است که اقل را درضمن اکثر بیاوریم یعنی نه جزء را در ضمن ده جزء بیاوریم، که نمی توانیم، اگر این جامع وجوب در ضمن وجوب ضمنی است قابل تنجیز نیست چون قابل امتثال نیست، واگر وجوب استقلالی است قابل تنجز است، می شود جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز، و ما بارها گفته ایم استصحاب جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز جاری نیست و منجز نیست لاعقلا ولاعقلائا، مثل این است که من نمی دانم بر من واجب بود اکرام زید که دیگر نمی توانم اکرام کنم یا اکرام عمرو که می توانم اکرام کنم، اگر علم داشتم به وجوب مردد بین این دو، علم به وجوب داشتم ولی نمی دانم وجوب تعلق گرفته به اکرام زید غیر مقدور یا اکرام عمرو مقدور، چنین علمی عقلا و عقلائا صلاحیت تنجیز ندارد، زیرا عقل و عقلاء می گویند شاید تکلیف خورده به آن فعل غیر مقدور که شما معذور هستی، تعلق تکلیف به این مقدور مشکوک است اصل برائت دارد، وقتی علم اینطور بود استصحاب بالاتر از این نیست.

ان قلت: اگر شما بگوئید بسیار خوب، ما می آئیم با این استصحاب جامع وجوب اثبات می کنیم وجوب استقلالی را بقائا برای این نه جزء.

قلت: می گوئیم این اصل مثبت می شود و حجت نیست، این همه علماء زحمت کشیدند گفتند اصل مثبت حجت نیست حالا می خواهید اصل مثبت جاری کنید، پس این تقریب استصحاب درست نیست.

تقریب دوم: یک تقریب دیگری برای استصحاب هست، و آن تقریب این است که گفته اند آقا آن جزء دهم اگر رکن است و مقوّم است که هیچ، راجع به او استصحاب جاری نمی کنیم، ولی اگر از حالات است، مثل نماز با سوره ونماز بدون سوره، نماز با سوره و نماز بی سوره عرفا یک نماز است، فقط حالتش فرق می کند، شما در استصحاب همین را می گوئید که اگر تبدل حالات باشد استصحاب جاری است، آب کرّ یک مقدار کمی آب برداریم از او تبدل حالت است و لذا استصحاب کریت جاری است، و اما اگر بخش معظم از این آب را برداریم مثلا بیائیم بین دو طرف حوض یک دیواری بکشیم یا لوله ای که بین دو طرف حوض باز است را ببندیم این دو حوض از هم منقطع بشوند، اینجا استصحاب کریت جاری نیست، این دو حوض به هم وصل بودند با این لوله وسط، حالا این لوله را ببندید این آب آن آب قبلی نیست، پس اگر حالت عوض بشود استصحاب جاری است ولی اگر حالت عوض نشود بلکه موضوع عرفا باقی نیست استصحاب جاری نیست، اینجا هم همین را می گوئیم سوره اگر واجب باشد از حالات نماز است، نماز بی سوره ونماز با سوره یک نماز است، استصحاب می گوید این نماز قبلا واجب بود استصحاب می گوید الآن هم واجب است.

اقول: این واقعا عجیب است، چه کسی این اشتباه را اولین بار کرده خدا می داند، آقا این تبدل حالات در وجود خارجی است، وجود خارجی وحدت وجودیه دارد عرفا حالتش هم عوض بشود گفته می شود این موجود قبلی است، ولی متعلقات احکام که وجود خارجی در آنها لحاظ نمی شود، آقا آن امر قبلی قطعا رفته بود روی نماز با سوره، نماز با سوره یعنی نماز به شرط شیء، این نمازی که الآن می خواهیم بگوئیم واجب است نماز لابشرط از سوره است، اینها دو عنوان متباین هستند، متباین مفهومی، یکی صلاة به شرط سوره و یکی صلاة لابشرط از سوره، اینها قسیم هستند، یقین داشتیم قبلا امر رفته روی صلاة مع السورة، آن امر ساقط شده نمی دانیم امر جدید رفته روی صلاة لابشرط از سوره یا نرفته، شک در حدوث امر جدید داریم، پس این تقریب درست نیست، بقیه مطالب ان شاء الله فردا.